

۵۲۴-
۵۲۴-۵



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



کتاب مستطاب فرہنگ
 الملوک و امراء العجم الموم
 بحاماسب نامہ من استخراجات
 الحکیم الخیر حاماسب بن لہر
 برادر کشتاسب من ملوک
 العجم حسب الفرمایش جناب
 ملک الکتاب و معمود
 مدنی نور طبع
 ۱۳۱۲



کتابخانه ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

در باب چه کتاب بعون الملك الوهاب

سپاس بقیاس و احدی گنجای پیمانی را نرسد که قدرت و توانایی هرگاه آسمان را بدون جنبه
و عمود بر افراشت و انجم ثوابت و بسیار را بحکمت بالغه خویش چنانکه باید هر یک را
بجای خود انباشته و نگاه داشت و در رفتار و سیر آنها جداگانه اثر و خاصیتی گذراشت اشکال
و بیانات آنها را بیکدیگر مخصوصی بجا فرموده که هر یک دلیل روشن بر وحدانیت ذات پاکش باشد
نظرات و حرکات هر یک را باختلاف قرار داده که بر روز آثار ضعیف ظاهر گردد و تسبیح و تحیات
لا تعد و لا تحصى هر یک را عطا فرموده که اعظم اتی قدرت و عظمتش شایسته بسیار و در تحت بروج
و دوازده گانه در آورده که هر بسیاری که بشایدی گذرد و کسیتی نازد و خاصیتی بی اندازد و احداث
نماید تا قدم ذاتیش را بجای بیاورد و هر چه تاب را که بزرگترش اند صمت منور و برتری بخشود
و مراور او پسته امر با انتشار ضوء و نور فرموده که مشائی از تجلیات انوار از لایه اش ماه فلک خفا
را بحسب ضوئ و استناره از شمس منصوب قرار نموده تا گواهی شود ظهور جلوات مکنونه سر به آید
سر بر آید اشراقی شانه عما یقولون فتوی ای برون از فهم و قال و قبل من خاک برفرق
من و قبل من تو برون از فهم و ادراک و قیاس ز آن قاده کل همه در التباس

عقل کل ز ادراک ذات باز ماند با هزاران غرر عجیب خویش راند حق عوفان تو را شتم
 زان کیمیت غرر شست تا ختم چون ظاهر چشیم غرر زنی نیست مآر احد و صفش از فی
 لب فرو بند و بگوشت رسول گزیده غرر زوای و الفضول صلوات و نجات بسیار بر سر
 سلسله موجودات و خواجگانیات علت غائی آفرینش و سر حلقه اهل دانش و پیش پیش بیکل التوحید
 معدن التجرید و خلاصه التفرد بحسب النور محلی الطور محلی خطاب قام عبد الله صدر نشین ایران
 کی مع الله که باز عرصه قیامت سیران و ادنی فرزند و لوای ثم دنی قتل خاتم الانبیاء سید الاولیا
 و سید الاقبیاء و خاتم الصغراء الذی هو طاووس الابرار حضرت محمد مصطفی صلوات الله و سلامه
 الی یوم لقاء الله سیما بن عمه و صیده و زیره و خلیفه و صهره اسد الله الغالب و منظر العرائب
 منظر العجائب سید الاولیاء و سالار الاصفیاء المتوج بتاج اهل اتی الذی هو فی شانہ انما و لیکم الله
 منقر الابرار و قاتل الفجار و الکفار قاسم نجه و النار المعلم بحیر ایل و الولی الرب الخلیل الذی هو من
 شیعه ابراهیم الخلیل مولانا و سیدنا و امامنا و هادینا و شفیع نونا و کاشف کربنا و طیب نفوسنا
 و حبیب قلوبنا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام الله الملك الوهاب و علی و لاد و الامجاد و صلوات
 الله علیهم معین الی یوم المعاد اما بعد **بسم الله الرحمن الرحیم** خیرین می نگار و بنده کم نام بی سر انجام از جبهه کاهی
 اجاب طالبین این کتاب استطاب میرزا محمد ملک الکتاب که آنچه صاحبان سیر و تواریخ می
 نویسند در شرح حوالات جاماسب حکیم بن است که ظهور آن حکیم بی نظیر در ۹۹۹ سال بعد از نبوت
 حضرت آدم ابو البشر علیه السلام بوده جاماسب در کشتن سب بن له راسب است و از جمله حکما
 عجم است حکیمی بی مدخل و دانشوری بی مثل و عدیل بوده خاصه در فن نجوم چنانچه از استخراج
 او در این کتاب معلوم می شود کسب معارف و خدمت زردشت نمود و روزگاری شاکر دی
 خنکر که ساجده بندی کرده تا در قیون حکمت مقرون بدشمنش آمده و این کتاب موسوم به
 ملوک و اسرار عجم است بجاماسب نامه معروف کشته از اوست که بنام کشتن سب بن له راسب
 کواکب بر مرزبان نموده و مقارنات اختران با طالع وقت نهاده و بر آن ایجه کرده و حکم رانده
 و مدت پنجاه سال از روزگار آینه در ابدین گونه باز نموده و معظم امور را ظاهر ساخته
 و از انبیا و سلاطین هر عصر خبر داده و بدان که چون زمان ایشان در رسیده معلوم کردید که با

سخن جاماسب مطابق با واقع بوده و از ظهور نبوت حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و
 اوصیاء آنحضرت و از کیفیت شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام در این کتاب
 مستن مسطور است و جاماسب در روزگار خویش وزارت گشتا سب داشت و پادشاه
 فیصل امور مملکت را برای او رویت میداد داشت و دفن و دفن کرد فارس
 است و اسلام خیر تمام

کتاب مستطاب فرهنک الملوك و اسرار العجم الموم بجاماسب نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

پس این در آنکه ما را آفرید چنانکه خواست بداد چنانکه خواهد اما بعد چنین گوید جاماسب
 بنده شاه جهان دار کی بزرگ گشتا سب پسر لهراسب که جاودان و زنده باد نام وی
 بر بزرگی و بفرمودن نگاه کرد و بجال اختران که اندر آسمان میروند و بجای آوردن آنچه از ایشان
 می پدید آید از قوت و کردار ایشان و نکرستین احوال دولت که اندر خانگاه ایشان
 چنان ماند و چند روز کار برداشت کند و کی برود و چون باز آید چه بسبب باز آید و دین ملی
 ضعیف شود و چنان ماند و از پس آن چگونه مردمانی باشد که دین مانا چنان کنند و پیش
 چگونه کنند بروی زمین ایران شهر اندر پادشاهی شاه جهان دار گشتا سب است
 من بنده آنچه طاقت من بود بجای آوردم و یاد کردیم از روزگار زردشت که پنجم است
 تا الوقت که طوفان بهمان مثلث رسد و جهان آب گیرد چنانکه باول بود در تاریخ
 طوفان که بگاه افریدون بود یعنی پنجاه و پانصد و چهل و پنج سال نهادم طالع زرد
 و طالع آن قران که واجب کرد که زردشت بدواند پدید آید که پنجم است و آنچه از پس
 یکدیگر باید از پادشاهان و پنجم بران و دراز نکردم که برانیده را یاد کردی سخن دراز
 گشتی دشوار بودی نگاه داشتی جلالتی زمین آید نکردم چه خاصه کردم زمین ایران و بهری

از زمین توران و بهری از زمین هندوستان بهری از زمین روم و بهری از زمین چین
ان مقدار که پادشاهی گشتاسب است که خدا یگان بر گشت و نیز هر مردی را و هر دوی
جد ایچ انکتهم چه بس فایده ندیدم اندر گفتار بسیار یاد کردم پادشاهان را که انزل
ملک نباشند و ملک بر یکدیگر نباشند بر آن که حالت ایشان چون بطالع انوقت
بنگرند و بداند پوشیده یاد کردم تا هر کسی که ناسر باشد در نیاید و کفار را بر
نرسد و مرتبه انا نبه شود و چون انا بود بخش بد و رسد باب خدای غر و جل آسمانها
وزینهارا در میان او بداشت و آسمانها را بگرداود در گردان کرد و پیافرد هفت ستاره و
دوازده ایسان ملک یکی اقاب و یک ماه و پنج دیگر تیجه و پیاره و آسمانها بد و از ده بهر کرد
و این هفت ستاره روند و گرد چنانکه خواست و ایشان را گرد آمدن و پیر شدن
تقدیر کرد و پیر گرد آمدن فی خیری نوید آید چنانکه خواست وی بود و تقدیر کرد و بود
باب بزرگ و حکما و قادر او پاکان همه ناشایستی و بی نیازی از همه چیزی و ستارگان
بر تیجه هر یکی را دو خانه بود تا ایشان چنانهای خویش آید چیزی نوید آوردند و
کاری نوید کنند بقدرت خداوند غر و جل و اقاب و ما هر یکی را یکخانه داد
بگویم ازین هفت ستاره هر یکی و هر علتی سخن در از شود پس آنچه واجب است بگویم
و حکم کنم بر آن مثال که پیشینگان گفته اند باب ریش چنین یاد که هفت اختر است

باب

باب

باب

باب کیوان



این چنین کیوان است که او را
ز جل خوانند بنقش آسمان است و بهری سال
همه آسمان بگردد و کس در خشک و کس در
تراست وی را ششم دست است در
نیمه دو از ده دست دارد اما بدان شش
دست کار کند یک دست پیل که آن در دو
دست خرطوم پیل دارد و یک دست
موش و یک دست تاج دارد و یک دست

تصویر مریخ



تصویر الشمس



الشمس

الشمس و دیگر اخترهاست و بیستارده است
شاه است و ملک است و تمام کار است و تمام کنند است و بخش است با سعد و سعد است
با خمس و قوت تمامی او را است و هر اختسری که بر نیروی است نور از او گیرد و هر چه بدست
از وی قوت بدو تواند گرفت و فعل کردن با مرجم او را شش دست است یک دست
دارد و یک دست کوهر دارد و یک دست تاج دارد و یک دست کتاب دارد و یک دست
دوات و قلم دارد و یک دست رعد و یک دست دارد و بهر دستی دو خانه را گرفته و هر گونه که رود



الزهره

دست و پای خود با خود ببرد چون باکیوان
باید گیوان را بسوزد بسیار عیب پیداورد
الزهره سر ناهید او را گویند بتانی
زهره خوانند و وی سرد و تر است سعد
است تمام تر سعدی ولیکن بنده آفتاب است
و قوت از وی پذیرد و لهو و شادی و طرب
از قوت آفتاب است و هم از قوت عطارد گرفته است

الطاهر

چهره تنی خوش و از می و آراستن خرمای زوی گرفته است و در چهار دست است یک دست که بر دوش یک دست
 پنج دارد و یک دست جامه و پیرایه نان دارد و ساخته دارد و یک دست شیر دارد و کونیک که یک دست
 خون لود است بر مثال دنیا که دنیا دو دست دارد یکی دست زنجیر و یکی دست چوب
 و عاقل را این قدر کفایت است و بهر دستی که از جای برآورد چیزی نوید آید و لیکن
 یاد نکردم این معنی را به درازی

الطاهر و دیگر اختر طاهر است
 و او سر و خشک است و نخس است و ضعیف
 و ازین اقباب و رتر تواند شدن و او سر
 دارد و یک دست و او سر و یک دست قلم دارد
 و یک دست کاغذ و نخس است و میسای است و
 سعادت و قلم و کاغذ و اقباب برای می ریزد
 او از جای دیگر است و لیکن با نخس است و با
 سعادت است تا بکدام خانه بود و بکند و چون بکند



التمه

التمه و دیگر اختر ماه است و او سر و
 تراست و قوت پذیر است از اقباب
 بفعل بیرون رونده است و زود رونده
 است و بجای یک و رسول است و
 تکریم کننده و خبر آورنده و برنده است
 و با اقباب و تاجیکار کیوان کرد و آسمان بکند
 وی سیصد و شصت بار باز گردیده بود
 و هر جانی تدبیر کرده و خبر برده و آورنده بود
 و پشتر سخن بوی اندر است و او چهار دست
 دارد و شش و بیست و نه اختر و دیدار کند
 و لیکن نامهربان است و دوستی او تا پایدار و کار او تا تمام است و میل او بخداوندش



و لیکن نامهربان است و دوستی او تا پایدار و کار او تا تمام است و میل او بخداوندش

اگر باز دارند بود که از مراد او باز دارد و اگر نه آنچه کند تمام کند و آینه شهاب عالم از دست و
کار فول بروی است و او نیز دیک اقران نشان است از اختران باید انیم کار باشد
و بسبب بی راه یاسیم و هر ستاره در اندرین آسمان دو خانه است مگر اقاب و ماه که
هر یکی را ازین دو خانه یک خانه است شادی و غم را و اگر چونی و چگونگی هر برجی را بگویم
در از کرد و از مراد شاه باز مانم باب باز شستن بدانی مرا شاه فرمود که جاوید
و بیکی اگر باشد شاه ما که بدین زرد شستیم و تاریخ از روز کار وی یاد کردیم که پنجم
ماست ازین و تاریخ طوفان از کاه فریدون هزار و پانصد و چهل و پنج سال گذشته
این قران که زرد شست پرون آمده باه اسفند ماه سال هزار و شصت و تاریخ شاه
فریدون صورت قران پیدا کردم اندر برج سرطان بود و طالع و مویا فتم پست
و چهارده دقیقه و خداوند طالع با مشتری سرطان یافتیم پست پنج درجه و پنج دقیقه
و اقاب را در محل یافتیم لظ درجه که دقیقه و



زمره باشد یافتیم شتر و درجه و پنج دقیقه
میرخ را بقرب یافتیم سیر و درجه و چهل و
شش دقیقه عطار در اینجا بود درجه
پنج و چهار دقیقه و شتر را نیز یافتیم
پنج درجه و بیست دقیقه و دست زحل که
پیل کران دارد بسوی مشتری دارد و

دست مشتری که کتاب دارد بسوی میرخ دارد و دست میرخ که آتش دارد بسوی
اقاب دارد و دست خورشید که تاج دارد بسوی ناهید دارد و ناهید از
دستی که جامه زنان دارد بسوی عطار دارد و دردی بسوی خورشید دارد و میرخ که زمره
و دلیل کند بر تمامی دین و درازی روز کار دین و دعوت وی هر جای و سیروزی یافت
بر مخالفان دین و ماندن دین وی چهل و سه قران و این هشتصد و شصت سال
بود و در این مدت هیچ سستی نیابد در وی و اندر جای پرون آمدن وی اگر چند

باب

لظ

زهره

میرخ

عطار

فتم



قرآن

دعوتهای مخالفت آوردند و اگر نیز ملک بدست پکان خان افتد واجب نخند که یکبار نیست
 شود و چون چهل ساله قرآن بگذرد وقت **قرآن** افتد اختران را برج آفتاب اندر مثلث
 آتشی و تا تمامت قرانات اندر مثلث آتشی هفت قرآن ماند و است اندر خانه آتشی
 نهاد و در دشت ابطال قوس آفتاب اندر طالع و مرغ تقریب و زهره بخانه خوشبینان
 و عطار و بجای بخانه زحل دست تلخ زحل سوی دارد و دست آتش مشتری سوی
 بهرام دارد و دست بریده بهرام سوی خورشید دارد و دست دوات و قلم خورشید
 سوی زهره دارد و دست شمسی زهره سوی عطار دارد و عطار دخیل و دخیل طالع نکند
 بود و ماه بخانه مرغ و از خداوند اندر کند شتر و مثلث زحل و مشتری پس دلیل کند که مردی
 بیرون آید از اقلیم سیم از کوهی مردی دراز بالا و سرخ ریش و تیز و تند و کران بخش و سخن
 و نامش سرخ شبان با هوادار بیرون آید و دعوت کند با قلم چهارم و جسم و بهری
 از ششم دعوت وی برسد و پیش از بیرون آمدن وی دو علامت پدید آید یکی آن بود
 که زنی از تخمه گیان پاشد و کرد و دیگری آن بود که مردی بر نماز کمرانه روم بیاید هم
 از نژاد گیان ملک ایران بکشد و آن زن خویش را از پادشاهی بپزد و بدو سپارد
 و دیگر علامت آنست که رود لایخ خشک شود و آن شهرها و روستاها همه ویران
 شود و آب آن زمین تلخ گردد و بامون آب کیرد چنانکه هیچ جانوری سکون نکند و چون
 این دو علامت پدید آید آنکه وقت بیرون آمدن سرخ شبان با هوادار آن
 و دینی آرد قوی و بر غم دین خویش بر کردن مردمان اندر کند و بر بانی عجایب دارد
 و مانند دولت و دین این مرد سی و پنج قرآن دیگر این جمله مقصد و چهل سال بود پس
 چه واجب کند که ملک از خاندان کیسان شود و مردی بکشد بال اندک و بخرد بزرگ
 و بنام کبابی کس خشک کند و از سوی پدر از تخمه گیان و از سوی مادر از تخمه و میان آن
 وی بر زمین سرخ بوده باشد بلب آب تلخ و آن جایگاه
 که گفته اند پرورش وی بروم بود طالع سرطان و
 زحل بجوت و مشتری و زهره بجوز و مرغ بخانه زهره

حضرت موسی

روشنک دختر
داراستمرد برنا
اسکنده
رومیدوینست
شصت سال قبل
تاریخ رومیزادن
هفت سال قبل
از تاریخ

بشود و دست خردم پیل ز حل بسوی ریش است و دست کتاب ریش سوی مرتخ
 و دست سر بر پیرمخ سوی آفتاب و دست کتاب آفتاب سوی زبره و دست تاج زبره
 سوی عطار و عطار در روی پیرمخ دارد و ماه با خداوند خویش یکجا بود دلیل کند که آنروز
 بسال برتا بود که از آن تیران که شتر بود پیران آید و هر هفت اقلیم بگرد و فریاد
 همه را مقهور کند و دینی نوارد و آتش خانها همه ویران کند و محراب جای دیگر کند
 هر جا که برسد خواهد از خوشترین کارهای کند و دوشهر نو بنا کند در و در و آن انجا کار کند
 آخر مرگش آن غریب باشد و ملک بدست یکی افتد از خراسان و آن مردنه از خمد
 بود بیالاد را و سیاه چرده و پیوسته ابر و برشت علامت دارد و بدل میل سوی
 دین زردشتی دارد و میل سوی پادشاهان پشته دارد که بود و اندوگشت و گشت
 آبادان کند و میت و پنج تن از تخم وی پادشاهی بنشیند یک از دیگر تر و رسم بد کند
 تا آخر وقتی که از آن خوشتر نباشد و شانزده قران گذشته باشد و شانزده قران بیست
 پست سال بود که مردی پیران آید از کوه از تخم ساسان بسال برنا و بخرد بزرگ و بخت
 بگیرد آن وقتی که قران بسبیل افتد و قوت زردشت باز آید از آنکه او تا دقایم و بطلح حل بود
 و طالع قران پیران آمدن آفتاب باشد بود بخانه خویش و ماه با او و عطار و دوزهره
 بجوز او ریش و کیوان بسبیل و پیرمخ بجل و دانش و هر گاهی بود که صفت نتوان
 کردن و دین زردشتی باز آید کند و رسمهای رفته باز جای آورد و سال وی از گرفتن
 مملکت تا رفتن از عالم سه قران و شش ماه و پادشاهی بنشیند بر و بهرام و بیالالبند
 و گشت ریش باشد و نیکوی روی باشد و نام اندر خور دیدار دارد و بر روی علامت دارد
 و آنرا او گشت و زنده کند نام پور با بخت و تازه کند دین زردشت و خانها و یکدیگر با خبر
 کند و بسیار اختلاف پیدا آید و دین ترسانی کم شود و دین زردشت قوی شود و دین
 سنج شهبان تیره گردد و آذر خانها باز فراوان گردد و مؤبدان و دانشمندان با خبر
 شوند و ملک دیگر بار و باز از تخم کیوان رسد از برای طالع با طالع میران متفق باشد
 آخر آن و چون کیوان و ریش بشود و آید و طالع جزا باشد و خداوند وی بخاندوم

۳۲ روی

۳۸۶
 شش ماه از یاد
 تبارخ روی

سلطان بهرام بجوت و دست تاج ریش سوی مرغ بود و دست تاج مرغ سوی مرغ بود
 و دست خاک خورشید سوی زهره بود و دست شمشیر زهره سوی عطار و عطار و
 روسوی مشتری دارد و ماه باقتاب نکند و بود و کسل کند که مردی پروان آید از تخم
 و نام تمام اندر قراین بدو پادشاهی بخیرد و همه ملک آن قهر و تاج خیز کند و دین و هوا دار آن
 سرخ شبان خراب کند و شهر ایران و پارسین بخیرد و زندگانی او یکقران و نیم باشد
 و اندامش پس بود و سیاه رنگ بود و یکدستش پیکار بود و آخر هلاک شود بدو
 وقت که زهر باقتاب بدو آید بخانه مشتری که حوت خوانیم زهره بخانه شرف خویش بود
 هلاک کندش و آن جمع وی هم بر آید و شوند و کسی نماند از خاندان وی پس
 آنکه قران بخانه زهره بود و تا باید را بر این خانه خویش بخانه دشمنان او چون باقتاب
 کرد آید فعل آن کند که او را هلاک کند و فعل او گستره کند و جور او از جهان بردارد و از
 پس او چهارتن بدین مملکت او بشینند و لیکن پس ناپایدار نباشند که بر و پشتر حکیم
 کند انگاه قران کند از روس و زحل دست تاج سوی مشتری دارد و مشتری
 دست کوهر سوی مرغ و مرغ دست آتش سوی خورشید و خورشید دست کتاب
 سوی زهره دارد و ماه روی بخند و خورشید دارد و عطار در روسوی او دارد و بدو
 نکرده باشد و طالع آن قران بدی باشد و کسل کند که پادشاهی پروان آید از تخم زکرا نه دریا و دخت
 کند و اجابت کندش و از فرزندان آن تخم دراز کوشش آن باشد و پیش از پروان
 آمدن وی پنج علامت بود پادشاهی ملوک و طوایف را کرد و بر زمین میراف
 گرمی پیدا آید بزرگ تهماز پسلی بود او را پر شد و مردی پروان آید از زمین قران
 و ملک بخیرد و از هندوستان سیاه آید و خانه او در شب آن کند به پنج
 چون این علامات پیدا آید بدانکه آمدن کرد بود که او را کرد و دراز کوشش گویند
 و مردم بدین او اندر آید و بطوع برو کار راست شود و او مردی بود که در روی
 و تنک ریش و جامه تشمین دارد و مملکت این جهان رغبت نکند و دخت
 با و قوی بود و بهرگاه که او دعوت کند همه او را اجابت کنند برای بزرگ دارد و بدو

روم بحدیث او کرد و هر کجا او برسد و راجع پیدا شد و طلب آبادان کند و چون یک
 روز آن فرماید و با آفتاب قوت تمام پذیرفته بود تا آنجا که که مرده رازنده کند و عمر او
 دو قران و چهار یکی بود و غنی چهل و پنج سال و از قران ستاره کان اندر قوس سیدی
 دعوت وی تا تاجیت سی و چهار قران برادر از آنکه شتری و زحل او را نکند
 کنند آخر چون مهر بخانه کیوان بود و جیدی و زحل ششم خانه طالع بود و یامرخ و کیل
 که مردمانی از کرد و سرخ شهبان با به ادا روی را بردار کنند به گزانه امی و او
 او دین او بسیار نباشد و دعوت او میان روم بود و دین او بشهر ایران
 و از پس او دین او عزیز و بزرگ شود و بسیار کلیه باز دو خانه دشمنان ویران
 کنند و بسیار تخلیط آید اندر خانه و دشتی از سبب دین ایشان میان
 داران زرد دشتی و ایشان حربا بود بسیار و از هر دو کرد و بسیاری کشته شود
 و پادشاهی از ایشان با ایران آید و ملک بگیرد و ملک ایران را سیر کند بدین
 وقت که طالع سال میزان بود و عطارد و بافتاب و مریخ بخانه دشمنان و ششتری
 راجع و زحل بدو و ماه و با زحل بود و خورشید میزان بود و سیاه از روم و مملکت ایران
 تا آنوقت که این کوکب در نجوم است بدینند و آفتاب بخانه حمل آید شاه ایران ملک
 روم را بگیرد و خاکی را از ایشان بکشد و او مردی بود بتن تر از هم از پدر و سووم
 از مادر و مملکت زاد و باشد و مملکت بگیرد و آنوقت که اختران قران کنند
 میزان و بسیار خلق را از دشمنان خویش بکشد و دشت تازیان بشرد
 کند و بر همه موک جهان خیره کرد و و اندر روز کار بسیار عجیب پیدا شد اندر اقلیم
 چهارم و پنجم کاوشگران افند اختران را در برج عقرب اندر خانه بهرام و مریخ
 بخانه خویش بود و ماه و با وی و خورشید جیدی و زحل عقرب باشد و
 طالع ساعت قران سرطان بود و کیل کنند که بسیار عجیب پیدا شد
 اقلیم چهارم و پنجم مردی پروان آید و دعوت کند خلق مرا و اگر دن نهند و دعوت او
 بچین و ماچین بود و هر جانی بگیرد و نامی بسیار بر آرد و رسم سرخ شهبان با به او

خبر عیسی

آرام
روی

دلیل کند

حکایتی

قران

تافنی
نقاشی

و از آن دراز گوش میرون آرد و سخن نیکو گوید و تن خود را پنهان بر مردمان نماید تا مرد مرا
 بخویشتن فریفته کند آخر خویشتن را نماید کند و بسیار قوم مانند او را و دعوت او را بسیار
 برداشت کند و پنجاه و سه قران بر داند و آن یک هزار و شصت سال بود و چون این مدت
 بگذرد و کم شود دولت وی و از ایشان کس نماند و بسیار ملک جوین پیدا آیند و
 بر کس قرار نگیرد جز بر ساسانیان و از تخم ایشان پست و بیج کس مملکت نشینند
 از پس دیگر و هر یکی را رسمی دیگر کون بود انگاه قسطنطنیه را انقد ستار و کان را
 بخوارخانه عطار دو و طلح الوقت شور باشد و آفتاب بجل و مرغ بمیزان بود مقابل ملک
 قران ماه با عطار دو و یکجای بود و دست اندر دست تاج زحل سوی شتری دارد
 و شتری دست کتاب سوی مرغ دارد و مرغ دست کار و دوشمیر سوی دارد
 و مهر دست تاج سوی زهره دارد و زهره دست گوهر سوی عطار دو با ماد بود
 روی سوی خداوند خویش بگردد و زحل دلیل کند که مردی بیرون آید از اقلیم خمر و
 می آزار بود و ملک بگردد و رسم و آیین نیکو نهند و دشت تازیان بدست خویش گرد
 و دعوت بزرگ نهند و اندر روز کار روی مزدک نیره که بیرون آید و بسیاری تباہی
 کند و نشان او آن بود که ملک از دست آن ملک بشود و می آزار بدست آید پس
 قران افتد اختران را اندر خانه عطار دو ماه و زهره بود بجل اندر و آفتاب بجای
 بود و عطار دو بقوس دلیل کند که مردی بیرون آید از کرانه هندوستان و بهری
 شهر را بگردد و بر دین برهن و از فرزندان کشواد بود و از تخم خاقان بود از سوی بیرون
 مادر پس خدای عزوجل او را ملاک کند بر دست بهرام کور و اندان پنج پادشاه بیرون
 آید هر یکی از گونه دیگر و مملکت بر کس قرار نگیرد و ضعف بکار تخم گیان اندر آید چون
 چراغی که روغن نمانده باشد و هر روز قدر و منزلت کمتر باشد و دشمنان بیشتر و آن
 مؤبدان همه با خیانت باشند و دین ترسالی بسیار گردد و کلیسا با کند و آن
 مایه بدین پهلوی نقصان افتد و بدین میان اندر بسیاری ملک بیرون پیدا
 آیند با قدر بزرگ و لیکن کس را قوت نبود و کارشان تمام نشود و پس اختران گرد

نینجانه زهره اندر آفتاب با هم بر ام نجان عطار و باشد دست تاج کیوان سوی
 مشتری باشد و دست کتاب مشتری سوی مرغ باشد و دست سر برید و مرغ سوی
 آفتاب بود و دست خاک خورشید سوی ناهید باشد و دست جامه زنان زهره
 سوی عطار و باشد و ما و نجان خورشید نکرند و بود و از زحل باز گشته بود و دلیل کند که
 مردی بیرون آید از اقلیم دوم از کوهی بر کرانه دریا به پادشاهی مردی مجهول بن
 قوی و دلاور و سوار و شهادت کند و بزور خویشش دین خویش بگردان اهل زمانه
 اندر کند و دین وی با قلم چهارم و پنجم رسد کارش بزرگ شود و قرآن دور و زخم
 بود و مرکش بر زمین طغیان کند بر کوهی که بر آن کوه ستورش پای خفاکن
 و دعوت اوسی و چهار قرآن برداشت کند تا باز **قرآن** افتد اختران را اند
 برج بادی که آنرا میزان خوانیم و طالع وقت حوت باشد و آفتاب با عطار و نجان بود
 و عطار و محرق بود و ما و بقابل طالع بود و زهره نجان خورشید و مرغ بخور ابود و دلیل کند
 که پادشاهی بیرون آید از اقلیم پنجم نامت نام و زرد و خوشی تن را اینکو ترین رونما
 و اندر دین زردشت زیادت کند و نقصان نکند و نام مزدکی بود اندر آن وقت
 پادشاهی از تخم کیان شود اندر آن روز که دین زردشتی ضعیف کرد و و اندک روز
 کاری پادشاهی بدست پکانگان افتد آخری بخشی باز آید باز تخم کیان و آن پکانه
 ملک بکام خویش باز دهد و آنکه ملکت بدو باز رسد بهرام نام بود و آن مردی کی که
 ملکت گرفته بود مردی بود سیاه چهره و سرخ چشم و کشتن ابرو و دراز گوش از آن
 قبل دست خرم و مایل زحل سوی مشتری دارد و دست کوه بر رخش سوی مرغ دارد
 و دست شمیر مرغ سوی آفتاب دارد و دست جامه زنان مهر سوی زهره دارد
 و دست پیرایه ناهید سوی عطار دارد و عطار و نجان زحل دارد و بسیار عجایب
 ارد و ماه با عطار و دیدار کرد و با مرغ سیو سته آن بیرون آیند دین تا تمام دارد و
 کارش بر می شود و آن دعوت ناخیز گردد و گوید که من از رفته کاغذ از آن قبیل
 مشتری دست کتاب سوی مهر دارد و عمر وی یک قرآن بود و چون دعوت کند کار کند

دلیل کند

قرآن

دلیل کند

وکیل کند
نوشته وال
وکیل کند
حضرت بی بی
مستطقی محمد

بسیار نقصان بود تا با و **قران** افتد اختر از بین آن قمر برج بادی از طالع قران شانه زده است
بود که قران افتد اختران را اندر است و زحل دم موشش سوی دارد و مشتری دست
تاج سوی مرغ دارد و مرغ دست شمشیر سوی آفتاب دارد و آفتاب دست کتاب
سوی زهره دارد و ناهید دست کوهر سوی عطار دارد و عطار در و سوی کیوان و یار
مرد آمد و بود و ما و با مشتری بوده باشد یکی و لیل کند بر تومی کار و نیکوئی روزگار
و پادشاهی عادل پس قران افتد اختران را بخانه پیران و ندانند شمع اندر چشم
نشانی دهد خاصه از دشت تازیان که اطفال قایم اند و طالع قران را و طالع بیرون اند
و لیل کند که مردی بیرون آید از فرزندان با ششم دال کشتی مردی نه و یازده
و نه کو تاده و نه سپید و نه سیاه خوب روی و خوب کوی دعوت کند و بر پانزده
باشد و بر غم دین خویش بگردن مردمان اندر کند و دعوت وی به هفت کشور برسد
و آن مرد بترمان مایل بود از آنکه خداوند طالع وی زهره است جفت و خواست دوست
دارد و فرزندان شش بود اگر بود ماده بود از آنکه دست کوهر مشتری سوی برآمده
و قوت زهره را بود و هر روز دیشش قوی تر بود و زیاد تر بود و پادشاهی از سکان
قدیم بستاند و چه رود ملک معروف را مقهور گرداند و پادشاهی از تخمینان
شکایان و از تخمینان و از تخمینان و از تخمینان و از تخمینان و از تخمینان و از تخمینان
از تخمینان و از تخمینان و از تخمینان و از تخمینان و از تخمینان و از تخمینان و از تخمینان
و ملک آن را مقهور کند و بجای تاج و کلاه عمامه دارد و اگر هر رسمی که ایشان رزید بگویم
سخن در از کرد و به چپ بگوید ناکفته که رسم و کیشش از ماکس بتواند بیرون و ناچیز
بخایشان و آتش فغان را اویران کند و موبدان را بجا کند و پادشاهی در رسم
بایزند و هیچ آئیده ما آن نمند که ایشان کنند نه سرخ شبان با هوادار و نه
و راز گوشان و نه مزدک کس آن نمند که ایشان کنند و دولت و فرخی ایشان
باندسی و پنج قران و آن هفتصد سال بود و آن مدت دین ایشان زیادت بود و کا
ایشان بقوت بود و هیچ نقصان در نیاید و خردمندان چون بطالع قران انگرند آن

خارج بدان است آسان بود طلب کردن و بجا آوردن آنچه میاید آمد و حکم رکهار دستهای
اختران که کفتم آن تبلیث به وانه بسیار از هست و علم کسیکه جوینده باشد بسیار آسان است
از چگونگی سرانیده و عمر و زنده کافی وی و نامش هر از مای بود و زنده کافی وی سه قران و
شش کی بود از گاه زادن تا گاه فنا از برای طالع مولود وی میران آیند و خداوند خانه وی
برج نجم بجاییت بود و دلیل کند که از پس وی بدین خل اندر اید و بر تخر وی مردان
پرون آیند مضرب بدین وی و بد او همیکویند و فرزندان وی می کشند از آن
قبل که مشتری دست کو بر دست کتاب و دست روسوی کیوان دارند و
رحل به تندی و دلیل کند که اندر حقیقت ایشان سستی منی و ازین بنام پسند
کنند و حقیقت زایل کنند و فرزندانش را بکشند و انباز وی و فرزندانش را
نقصان کنند و دین با سپری شود و بجای کت منار کنند و بجای چوبک بانک
نماز کنند و بجای آتش خانه مرکب کنند و پیش از آمدن وی پنج علامت بود
تخت هر آتش که اندر خانه های کهن بود بمیرد تا بحال چاره کی آتش آرند و آتش
خانه ها بفرزند و دیگر نشان آن است که پادشاهی بدست زنان و کودکان
افتد یک از پس دیگر دیگر آنکه دریای ساه و خشک شود چون نشانها پنی مانکه
وقت پرون آمدن آن مرد است که دولت از ایشان و مانند ایشان ببرد و با
دین وی پذیرفتن اگر چند مار انا پسند بود و چون کرد آمدن باشد اختران را
بخانه خالی اندر نور و خداوند طالع زهره باشد و صاحب قران رحل بود و ماه
بخانه ششم بود و زهره با قباب بخانه یازدهم بود و میرنج بخانه هفتم و عطارد بمیران
و واجب کند که از پس این سیمه قوم وی طاعت را دست باز دارند و
بریکه که بیعت کنند بخون مردمان دین با ملکت کرده و از دین خویش نام بر کنند و باوصی وی بجا
کنند و حق از وی و تخر وی بستانند و بک بکشند و از ایشان بسا کس بکشند و از تخر و ماد و می از تخر
دو پسر باشد یکی را بر هر بکشند و آن دیگر را از زمین که به نوقت و آینه گویند با بنقاد و دوتن از فرزند آن
و برادران و هواداران بکشند و در دین خویش نام پسند کنند و فرزند ایشان مردمی مونی ناک و پیوسته

و هیچ کس
نمی تواند
که از این
کتاب
بهر
نوعی
استفاده
نماید
مگر
در
مورد
نیاز
مستحق
باشد

دلیل کند

بنی بر سر

یزد کرد

دلیل کند

دلیل کند

برو و بتن لاغ و از عمر وی پشته گذشته باشد و اول کسی که با وزیر آن پیمبر
 کند او بود و بگوید تا بنحیث آن جایگاه را از یزید بر کند و بسیار فساد پیدا کند بدان
 روزگار که خداوند طالع کبوان است **دلیل کند** که هر که خواهد حق یاری کند و حق
 بخداوند حق دارد رساند بپاک شود مگر و حیل و زرق کند به آنچه کند و چون چند
 افعال کند نتواند و بسیار روزگار برداشت کند در بهر حالی که باشد دین ایشان دست
 قوی گردد و دین زرد شستی ضعیف شود و نماند وین ماکر اندک مایه مردم و آنکه
 ساو و پاژده و ملک با دست غریبان افتد و ششین فرزند آن جلد جوار یک این
 و یکرم است و چهار تن بدانکه اختر ایشان نیک را فی کند و بسیار کوزه مختصا بداند
 زمین ایران خاصه بخراسان و طبرستان و ملک مابست مردی شود که
 نیم تن باشد و از پهلوی وی یکی کم بود و فکرشش وی بر بان بود بکشدش
 اندر و مملکت از خود و آن بریده شود و دست غریبان افتد و چون چهار بار قران
 تمام شود اندر خانه خاکی **دلیل کند** که پنجم قران قوت مردمان عجم را بود مردی
 پرون آید طالع وی جدی بود و آفتاب بمیزان بود و ماه ویزه باشد باشند عطا
 بسبب بود و **دلیل کند** که مردی پرون آید میوه و آن عیب بر روی دارد
 و از بهر آن عیب پرده بر روی بندد و او را بدان لقب خوانند و بسیار خلق را
 بپاک و تب کند و آخر خوشترین را بپاک کند و از متابعان وی کسی نماند و هم در آن
 مردی پرون آید بدان سائک خوشترین آمده بود و لیکن ناپایدار بود از آنکه او ماد ط
 ناپایدار است و ناستوار است و خارجی واجب کند که یکی پیاید با قلم نیم
 می بندد و سستان بناحیت سبب و از قبل آنکه طالع جدی یافتیم واجب کنند
 که قوت انمرد را بود که از بهر سستان آید و کاری بزرگ شود و مردمان او را
 کردن نهند و آنرا که از اقلیم خیم آید کس قبول نکند و کارش سست بود و کس
 براو گردناید و حدیث وی خوازد از ند و لیکن دعوت بهر دو بر یک گردن بود و خلق
 بخمری و شادی دعوت کند و بردست فرزند آن مهر از ناپاک شود و مردی پرون

آید به پادشاهی از زمین اصبهان و زمین مغرب بگیرد و بسیار فساد پیدا کند و آن روز
 کاروان پادشاه اندر خوشترین وقتی هلاک شود و نیز بدان قران که یاد کردیم هر
 پیرون آید بسیار رنج و عذاب بیند از فرزندان و کسهای باشم و دال
 کشتی و آخر هلاک شود از گرانیم و زمردی پیرون آید بسیار بزرگ بدان وقت
 که دست کار در حل سوی مرغ دارد و مرغ دست سربریده سوی مهر دارد و اقا
 دست رود آتش سوی زهره دارد و ناپسند دست کتاب سوی عطار و تری
 با قباب دارد و با قباب بود و ماه بمطابق با قباب بودند این قران واجب کند که
 بیت و پنج تن پیرون آیند با فعال و بدست هر یکی از ایشان بازی دیگر باشد
 اگر حاجت آید کسی را که حال هر یکی را از ایشان بدانند چون این کتاب من
 یافت و آنچه مثال دادم از معنی این دستهای ستاره کان بدانند و نگاه دارند
 و بخرد و بتواند دانستن چگونه هر یکی چه من اکنون برانیده را یاد کنم سخن بسیار شود
 و از آنچه مراد است باز مانم ازین سبب مختصر کردیم و هر مردی را که دانی اردیاشی
 و دولتی نوگیر گویم و از دیگر احوال هادست گویند که حالت های عالم را گس تنهای
 یاد تواند کردن و صفتش تمام بختن پس چون قران کند شتری باز حل
 برج کان اندر و طالع آن قران جوزا بود و خداوند وی بامر بود و از اختران
 اندر کند شته بود و مرغ باسد بود و اقیاب بخل بود و زهره بخانه خویش بود
 بمیزان و ماه با او بود و عطار در روی سوی اقیاب دارد و مهر دست آتش سوی
 ناپسند دارد و بهرام دست شمشیر سوی کیوان دارد و کیوان دست پیل
 سوی رامشش دارد و ماه با قباب نکرند و بود بدوستی واجب کند که هر
 پیرون آید از جایگاهی که از تخمه ملک بود بروی دین با رجود و مردی بود و
 قه و بسیار گوشت و بسیار موی و فراخ پیشانی و بسیار خال و بر پشت
 علامت دارد و پیرون آید و مملکت بگیرد و بهمانه فرزند هفتاد مانی سعت کند و
 ملک بدان کس بسیار دارد و دست فرزندان حکم خوار پیروان کند و کینه

خان کوه

فرزندان هاشم و آل کشتی باز جوید و آن مرد که بمملکت بنشیند در از روی بود و
 مجد بود لقب وی ابله روی و خونریز بود و راهشهای بود و پتروده بود و بد بود در
 مد بود مایل نیست خویش خجانت کند و سه هزار مرد از فرزندان مهر از مای بکشد
 تا مملکت بر خویش تن است کند و آخر بطاعون بپاک شود و آن پس بنشیند
 از فرزندان وی از تخم وی سی مرد یک از پس یک و آنکه پشتر بوده باشد بهتر
 از آن باشد که از پس وی بود تا آخر ایشان مردی بنشیند بزبان کنکی دارد
 و بتن محبوب بود و از اندام او ناقص بود و بر روی علامت دارد و بدیدار مروارید
 کون باشد و چشمش زرد بود و ریش بیکون بود و طالع وی سنبله بود
 روز کار مملکت ایشان و آن فرزندان جگر خوار بود که اختران گردانند از این
 میان بسیار مردمان باشند که حدیث دین کنند و مملکت جویند و تقران
 دیگرم اغنی دوم اندر خانه آتشی که قوس خوانیم و دست کار در حل سوی شتری
 بود و شتری رو سوی مرغ دارد و مرغ دست سر بریده سوی آفتاب دارد و
 هر دست آتش سوی زهر دارد و ناهمس دست تاج سوی تیر دارد و تیر روی
 بکیوان دارد و او تاج طالع استوار بود و ماه بخداوند طالع نکرده بود و واجب کند
 که هفت مرد پرون آیند هر کس دعوت دیگرگونه کنند و بسیار خون بناحق بریزد
 از آنکه بدیدیم حاصل اندرین هفت و از نکردم و مردی یک چشم پرون آید مملکت
 چشم مادر زاد و بر زمین بخارا و هند و سند دعوی کند که من خدایم و بر روی مقنع
 دارد و بسیار بر بان دارد و در دانش باقیم چهارم و دعوتش باقیم پنجم بود و پس
 خون ناحق بریزد و بسبب وی اندر دین نقصان آید خویش تن را بسوزد و ناخیر کند
 پنج شهر بسبب وی ویران شود و مردی آید بکوه ماران دعوی کند بزرگ و خوش
 بر صورتی مردم نماید و جمله انیمه بکروستان پرون آیند از آنکه دست اختران چرخ
 بمی نماید بمی بافتعال بمی نماید و قوت پشتر او را بود که از زمین هندوستان بود
 دعوت او پشتر نماید ولیکن بر زمین مانده خبر بود از او و نه شهر و مملکت بدست طالع

و تهران

تفخ تاخی

افتد که روی باشند بد و آنچند بد و نیز بدان قران که یاد کردیم از شهر سبز مردی لنگ
 پرون آید و جهان بگرد و یک قرن پادشاهی کند چون بمیرد در میان اولادان او
 فساد پیدا آید و یکی از نژاد او بنده رود و ملک هند را بگیرد و پنج سال پادشاهی کند
 و بمیرد و از آن پس از فرزندان وی هجده مرد صد و سی و سه سال مملکت
 نشینند هر یکی را رسمی دیگر کون بود تا آخر ایشان مردی نشیند و کار رود و مملکت هیچ
 و مرج و فساد روی دهد آنگاه طایفه سفید بوستان مرغ مو تیغ چشم از گرو و در آن
 گوشان از گرانه دریا بر آید و مملکت هند بگیرد و تمام هند و بوستان مسخر کند و
 تا چهار قران حکومت نمایند از آن پس مردی از فرزندان هاشم و دال کشتی از گران
 مغرب پرون آید با سپاه بسیار و با گرو و در از گوشان حرب کند و بسیار
 مردمان بکشد و از آخر مملکت هند و بوستان بگیرد و تا چهل سال در آن زمین
 پادشاهی کند و چون کرد **دایه** بخانه آتشی که او را حمل گویند و آفتاب
 سلطان بود و عطار دباوی بوده باشد و مرغ بخت و زهره با مرغ بود و ماه با
 بخت گرد آمده بود و دست تاج کیوان سوی مشتری بود و دست کتاب مشتری
 سوی مرغ و دست شمشیر مرغ سوی مهر بود و دست کوهر مهر سوی زهر بود و دست
 تاج زهره سوی تیر و عطار دبا و آفتاب بود و بد و نکرده و ماد از مرغ و زهره اندر
 که شته بود و مشتری بهوارا بی بند و او تا د طالع قایم بود و لیل کشد که مردی پرو
 آید از فرزندان هاشم و دال کشتی کار بزرگ شود و پادشاهی بماند در نسل و نژاد
 یکصد و پنجاه سال و داد گستر و این زمین آبادان کند و بسیاری از میخافان
 دین خویش بکشد و روم او را گردن نهد و چون اختران گرد آید بخانه آتشی که آنرا
 خوانیم و خداوند او آفتاب اندر سنبه با عطار د و مرغ مقابل طالع بود و زهره شود
 و دست خاک کیوان سوی ریش بود و دست تاج مشتری سوی مرغ و دست
 آتش مرغ سوی خورشید بود و دست کتاب آفتاب سوی نایه و دست
 نایه سوی عطار د بود و تیر روی سوی مهر و ماد و مقابل طالع بود و کیوان

از ریشه سبز

بخت

کردیت

دلیل کند

شاه
 امیر صفوی
 اول است

خواهد پیوستن دلیل کند بر بسیاری از عجایب که پدید آید از پرون آمدن لشکر هانزوم
 و هند و ملکت خراسان و ایران بدست یکران افتد و آخر شان مردی
 چشم سیاه چرده و بالا بلند و این مرد یک چشم سیر کرد و شهری که شستن گاه
 بهرام است و بدست سامان ملک و سامان مملکت بکیرد و بسیار مردم ملک
 جوی پرون آیند و لیکن بر کس نماند جز بر تخته ارش دار سامانیان باشد تحت
 نشیند برو واجب و سر واری شت ملک از ایشان بنشیند بعد و پست سال و او شان
 هر چه ویران است آبادان کند تا آخر تفران دهم مردیت هم یکی از پرورده ایشان
 و از جایگاه ایشان و بر ملک شان ستم رسد و بکار شان سستی اندر آید و مملکت
 از ایشان شود و بدست ترکان افتد و برداشت نکند و لیکن بسیار ویرانی کنند و آخر
 بدست مردی افتد که خدای عزوجل را دوست دارد و آن مردی حجت بزرگ شکم
 و فراخ پهلوی و کرد عری و زیرک و ساعد و بران چپ علامت دارد و بگونه مروارید
 لون بود و پرورش وی اندر کوه کرده بود و مملکت از ترکان برد و هر چه ایشان
 کرده باشند آبادان کند و زمینی غریز گیرد و دادگستر و دست بیابان زمین
 کند و رود و سیاه را انجی کرد و آورد و پیش از تخم سرخ کرب چشم وی و فاکس نماند
 بسیار و خراسان و پیش از آمدن او چهار نشان بود اول ترکی باید در
 پوشاده ریش و بر سر غلامت دارد و بگرد باد بیاید و هر که پیش وی آید همه رخت
 و تقصیر زد و رشت آید و یاد شاه را براند و مملکت بکیرد و چون کمان برد که ملک
 او را شت مرشش آید و باز خاک شود و باز ساز باز آید از پس آنکه نو مید شد
 باشد از ملک همه و کوشش کند و توانی از بر سوی تازد و جهد می کند و کاشکی عرب
 و راندیدی که بر دست عرب هلاک شود و دیگر نشان آمدن مردی بود که پرون آید
 از ترکان و سستند و با سیاه بسیار و کرد و خراسان و در آید و همه بکیرد و از آن
 بر آن خدیشد و بسیاری سیاه و پیر که دارد و مردمی که رخت باو می خرد کند و او را
 بشنود و پس از آن هر چه کند و آخر بدست او دلی هلاک شود و آن مملکت بدست

از آمدن افغان
 بایران

که چرخ
 از آمدن افغان
 بایران

کسی افتد قشتی یا فختی و دیگر علامت آن بود که پرون آید مردی از زمین اصفهان بلند بالا
 و زشت روی دعوی کند بزرگ که من پدر شما ام و انجی حرب کند و آن مردان بک شونده
 و او کشته شود بر دست مردمان باشم و دال کشتی و دیگر علامت آن بود که
 از دریای پارس بشیند چنانکه در روی کشتی بتوان کرد و شهری نو کنند چون
 علامت پدید آید اندر پیداشود و پدید آید که زمین آبادان کند و داد گسترده خاصه آن
 و شهر توران صد گنج گمانه باز یابد از گوده و بدویشان دبه و نیکوئی کند و عمر وی دو قرن
 بود و پنج کی از قران **پس قران افتد** اختران را اندر خانه خاکی که او را
 سبیل خوایم پس او ناچیز کرد و از بچه او کس نماند و پادشاهی بدست رند کی افتد که
 از طایفه ترک و از ناحیه ایران بود و در سمهای نیکوهند و دانش قوی کرد و چون
 مردمان باشم و دال کشتی بر جای باشند و ایشان راستی نیاید و چون
 قران افتد سبیل و طالع آن قران عقرب باشد و دلیل کند که مردی پرون
 آید از اقلیم چهارم و دعوی کند بزرگ و گوید من یزدانم و کارش بزرگ کرد و او
 کشته شود بدست پور باشم و دال کشتی و او مردی بود که نام او بزرگ شود و
 بایدار نبود و هر گونه عجایب نماید که کس حکایت نکرده است نه از پیش و نه از پس و
 از پرون آمدن تا بکشدن او یک قران کم ده روز بود پس قران افتد از آنرا
 در برج جوزا و خداوند طالع اندر عقرب بود و چهار قران گذشته بود و ماه و نیم
 بکمل باشد و زهره بر طالع و اقاب بکوت و عطار دبا اقاب بود و دست خرد و
 پیل کنوان سوی رامش بود و دست رود رامش سوی مرغ بود و دست شمیر
 بهرام سوی مهر بود و دست خاک خورشید سوی ناهید بود و دست کوهر بهر سوی
 تیر بود و تیر روی بهرام دارد و محرق خواهد گشتن و ماه و بهرام بمقابله اقاب کرد
 آمد باشد و دلیل کند که مردی پرون آید سرخ رنگ و کر چشم و پای چپ
 نکست بود و دعوی کند که آفریده کارم و عالم بیکه در بر همه دنیا غلبه کند و به زمین
 داران را مسخر خویش کند و هر که بدین آمد نیاید و را بکشد و بر همه شورید

کریم خان
زنده

مراد از
از او محنت خان
ست

خان
منصور محسلی
شاه

از اقلیم چهارم

مرد
از محنت شاه
ست

باید بفرستد تا زیان که برین نتواند پس او بپاک شود و از پس او از شعله وی مردی بیادشاهی نشیند و
 رو و نیکو سیرت و بسیار ویرانها آبادان کند و در برید چون او از جهان شود از پس او چند مرد پرون
 از زمین این ملک طوائف کند و جایگاهها که ایشان را فرمانند و آخر شوالی ایران و دین در از گوشان
 کرد و مردمان پسر با ششم و دال کشتی مقهور کنند تا آخر یکی بیرون آید از فرزندان
 او و جهان را بگیرد و باز مرگتها آبادان کند و جهان از بدی پاک کند و بانگ نماز
 کند و عمر اوسی و رسال بود و از عالم برود و عالم از آن بماند و از شعله او نشیند از
 پس او بمقادتن و همه بر رسم پدر روند بسیار عجایب باشد بروز کار ایشان
 از بیرون آمدن حربها و لشکرها و پادشاهی اندر جایگاه ایشان بماند و
 پنجاه سال هر که فرمان ایشان ببرد بپاک شود تا آخر **قرآن** افتد آخر آن
 برج آبی و مرغ بجدی و ماه بچوت بود و مرغ بچو را و ماه بسبند و دست پل آن
 کیوان سوی رامشش دارد و دست کتاب مشتری سوی بهرام دارد و دست
 سربریده بهرام سوی مهر بود و دست خاک مهر سوی تابید بود و دست کتاب زهره
 سوی تیر بود و تیر روی مشتری دارد از حد کیوان اندر گذشته بود و لیل
 کند که آن پادشاهی بود که خورد افتد نام او سمندان و حکم بدست
 زنان افتد و فتنه و آشوب بر خیزد و دشمنان پادشاه از مهر سوی رگومی ایران
 نهند و ویرانی کم بود که بایران اندر افتد و سپاه بایران آید و بسیار کشتن بود و از
 بنده وستان سپاهید و نسل شاد ایشان بود و بپاک یکباره بگیرد و از زمین کرمان و موسسان
 و عمان سپاهید چون از قرآن یازده سال بگذرد مردی بیرون آید که او را صلح بود و او
 مشتری بهر دارد و مردی بود میگویند ریش و بقدر میان بود و نیکو روی بود
 و از گوی بیرون آید و بپردی و زور مملکت بگیرد و رسم و آئین نو آرد و بیداد کند و
 ملک و طوائف را مقهور کند و پادشاهی بفت کشور بگیرد و هیچ سپاه پیش او نیاید
 و نایسته و بی نقصان و خدائی اندر دین ستم هر از مای و از فرزندان او
 چهل مرد را بکشند و جهان بکم بود که افتد و ویران شود و چون او میسر و یازده

تن از فرزندان او بنشیند یک از پس دیگر همه از یکدیگر میترسیدند تا خلق جهان باشند
 که مرگ باز زو خواهد شد از جور تا باز قرآن اقامه شد هشتاد و نهم قرآن اندر خانه انی و خداوند
 بخت بود و آفتاب بمقابل طالع بود و عطار دو ماه هم انجا باشند و هر بختل بود و دست
 تاج کیوان سوی شتری دارد و دست کوهر شتری سوی مرغ دارد و دست
 آتش مرغ سوی مهر بود و دست تاج مهر سوی ناهید بود و دست کتاب ناهید
 سوی تیر بود و تیر با آفتاب بود و با ماه تیر ان کرده باشند و مادر وی کون
 دارد و واجب کند که مردی بیرون آید بطالع اسد از اقلیم ششم زیرک و دانا و از ان
 وی بزرگ بینی بنام جابوز و حشی بیرون آید و مملکت بکشد و دین مهر از مای قوی کرد و
 اگر یاد کنیم که چند کوزه عجایب بدید کند چند کوزه پادشاه بدید آید مملکت خویش سری
 شود و انچه صواب آید بگویم ترکی بیاید اندرین قرآن از رود بار تپا و بسیار و بدین
 زرد شتی بود و عرب کند هر کجا رسد دین آفر تا زه کند پس مردی زرد موی
 از فرزندان هاشم و دال کشتی او را دعوت کند و بدین خویش خواند و دین او بنده
 و عرب کند و پور هاشم کشته شود و مملکت ایران برکان افتد و بماند پادشاهی بدین
 سی و سه قرآن و ایشان بسیاری این نوارند بدان روز کار و دعویها کنند و دروغ
 و هر مردی را که گاه کنی دینی دیگر دارد و دعوت دیگر کنند و اگر جز این بگویم سخن دراز کرد
 تا قرآن افتد آخر ان را انجانه بادی اندر ناهید انجا بود و واجب کند که مردی
 بیرون آید از تخم شبان از سوی پدر و از تخم کیان از سوی مادر و دعوی کند بر
 و بر بان نماید بر بانی که گردن ننهد مردمان او را و دین او بطوع بپذیرند و قلم
 خویش از کنند و تاریخ گمانه پاک کنند و از روزگار خویش تاریخ ننهند و
 مردی بود بقدر بلند و بموی مقبول و سیاه چرده و نرم آواز بود و دین برهم دین
 دارد و کسهای دیگر را برهم دین خویش باز دارد و دین خسرو و ساسانیان
 و پس کسر شود که دین وی پذیرد و دیگر دشت تازیان دشمن که در میان
 باشند و از همه فاق دین وی پذیرند و نام وی سلیمان بود و پیش از ان

با ایشان و طالع هم خرچ نکند بود و مرغ بد او بود و زهره و عطارد و قمران کرد و باشند
 شور و ماه بخت و دست سر بریدگیوان سوی ریش بود و دست کتاب مشتری
 سوی مرغ بود و دست آتش مرغ سوی آفتاب بود و دست جامه زنان مهر
 سوی نایب بود و دست شمیر زهره سوی تیر بود و تیر روی بافتاب دارد و
 بازهره یکجا باشند و ما و بقابل طالع بود از ثواب گذشته بود و او تا دطلع کرد
 بود دلیل کند که بگرداند زمین را چنانکه باول بود و پروردگار را فریدون
 و شهرهای ایران و توران و مازندران و سمرقند و موغان و بیلان و سیستان
 همه را آب گیرد و هلاک شود هر چه هست از جنده و پرند و جهان دریا کرد و دید
 وقت که مردی بیرون آمده باشد چشم سبکین که چنانکه خلق را پنهان و آشکارا
 بیزدان خواند و کس او را اجابت نکند آخر اندر روز از اسفندارند ماه فرود
 بکشد و عذاب خدای عزوجل پیاید و ویران کند کوههای بلند را و هلاک کند
 چندین تخمهای بزرگ را نه زمانه مانده جهان و از این پس نگرستن و گفتن
 کند و سخاواریا فتم بدان مقدار که طاقت من بود کفتم و فرمان شاه بجای آوردم
 و آنچه نزدیک بود از دانشش بکار آوردم اکنون شاه پادیریزی و داد از
 جهان بستان و توشه خویش از این برای فانی بردار و پشت بر این جهان
 فرمیده ناز نکند و دست از این حالهای گرونده بی کام فرو منبیه حال بد من
 مباش و هر چه توانی نیکوئی کن جز نیکوئی با کس نهانند هر که نیکی کند رضای عزوجل
 پیاید و نعمت و شادی و خرقی جاودانه رسد و هر که بدی کند و پشت برین جهان
 غدار باز گذارد و بخشم خدای عزوجل و بجزرت عذاب جاودانه اندر افتد و در علم
 رحمت و بخشایش خدای عزوجل پشتر است از همه کردار با و لیکن آنچه بنکاران
 فرموده است از طاعت و بنده کی کردن و دعا کردن و با هر کسی نیکوئی کردن بکند
 و توانش بجای باید آوردن و هر وقت و هر ساعت کوشش را بر کند و شتر را از
 بملک نادانان و غافلان نباشی و توفیق از خدای عزوجل خواستن همه کاری

او نشانده است بر بندگان خویش سزا باشد تو در بر نری و بشادی و پیروزی

قاعده در رسیدن بوقت شبانه روز

ساعت تمام روز را اگر اجتماع در روز واقع شود و ساعت تمام شب را اگر در شب واقع شود و قیمت کنند تا خارج قسمت اجزاء ساعت مجموع این روز شود اگر ساعت روز را قیمت کرده باشند اجزاء مجموع ان شب شود و اگر ساعت شب را قیمت کرده باشند و بعد از آن ملاحظه فرمایند اگر اجتماع نهاری بود اجزاء ساعت مجموع این روز را بر ساعت اجتماع قیمت کنند تا خارج قسمت معیار است شود و اگر اجتماع لیلی بود اجزاء ساعت مجموع ان شب را بر ساعت اجتماع قیمت کنند تا خارج معیار است شود بعد از آن روزی که نوبت است بوی رسیده و بر دو اورد قیمت کنند خارج که اجزاء ساعت مجموع آن روز یا آن شب است بر معیار است که در فوق کفتم ضرب کنند حاصل ضرب است آن روز بود اگر نوبت است شب رسیده باشد و الله اعلم مثلاً ساعت است شبی که اجتماع در ان شب میشود یا تا دقیقه این را بر دو اورد قیمت کردیم خارج قسمت از دقیقه شده اجزاء ساعت مجموع شب مذکور است ساعت اجتماع طوط اجزاء مذکور را بر این معنی بر ساعت اجتماع قیمت کردیم خارج قسمت است کفتم این معیار است بعد از آن روز شبیه که نوبت است بوی رسیده ملاحظه کردیم دیدیم که مدخ دقیقه این را مدخ دقیقه را بر دو اورد قیمت کردیم خارج قسمت است آن دقیقه شده یعنی آن دقیقه که اجزاء ساعت مجموع این روز است نوبت است که بوی رسیده است بر معیار که سه که دقیقه است ضرب کردیم یا آنکه ثانیه شد این ساعت است روز مذکور است که روز شبیه بوده باشد سه مخفی فاند که اگر ساعت اجتماع در اول شب واقع شود یا اول روز محتاج باین عمل نیست و وقت مبدا شریک مشروطات وی بهت است اول باید سه در صل و سه و میزان وجهی باشد که آن دلیل بود بر زیادتی شاط و بقای قوه دویم همه باید کرد

یب

تثبیه

وقت
باشه

تأتیه متصل بود بر هر که آن دلیل بود بر خرمی زیادتى شهوة **سم** باید که ماه
 ناظر بود بر برج و بنظر دوستی که آن دلالت بر قوت تمام کند چهارم بهتر آن
 باشد که وقت شر از برج منصف و بر هر متصل و عکس نیز نشاید پنجم اگر با قیاب
 متصل باشد دلیل بود بر دیگر باره رغبت کردن و از یاد محبت و کثرت لذت
سم اگر خواهند که فرزند پدید نیاید باید که وقت شر در برج عقیم باشد که آن
 جز او آب و گنبد است و طالع نیز برج عقیم و وقت شر از سعدین است و اقط
 منفعم اگر قدر حوت بود لذت زیاده باشد خصوصاً نظر شتری نیل و حال و
 در برج نیز بهین خاصیت دهد اما در برج آتشی ز نزالذت و نشاط و خرمی متفرد
 و مخدورات وی دو چیز است اول نشاید که قمر متصل باشد بر حل که آن دلالت
 کند بر سستی و انقطاع و دوم باید که زحل در سابع نباشد که آن دلیل بر بتاهی
 و خلل بود و الله اعلم بالصواب

خامش

بحمد الله رب العالمین و الصلوٰة علی سیدنا محمد و آله اجمعین برابر باب خرد
 و ذکا پوشید و دستور نماید که این کتاب عدیم المثال چون نادر و کمیاب
 بود و مکرر از جهات و اطراف از این بنده و دوستان و احباب طلب
 خواہش این نسخہ شریف را می فرمودند مدتہا در تخص و تحسس برآمد تا بنویس
 عالین باب سلاطین الانجباء اقامیرا سید علی نشی شیرازی کاتب خود این
 کتاب از کتب خانہ حضرت امامزادہ واجب التحظیم التکریم سید میر احمد بن
 موسی الکاظم الملقب بشاہ چراغ عیسا السلام بدست آورده و بدقت ترجمہ
 نموده و توضیحی از رموزات و اشکالات آن نموده در کمال اہتمام بر یو طبع و طبع
 جعفری در آورد امید کہ انشا اللہ تعالی منظور نظر طالبین گردد چون این بنده را
 بدست آوردن و ترجمہ این کتاب را کشید و لہذا بموجب قانون ۵۰ ہجری
 کہ کسی حق طبع و چاپ کردن را ندارد استہ باشد شہرہ دہی

الحكيم
هو النعماني

زيادات متعلق بكتاب مستطاب
حليم القاضى الكامل والعالم المحمدي
التقابل فى الرياضيات والعارف
بأحوال الثوابت والسارات السماوية
القائد لاهل الزيج والرصد والواقف بفنون علمها
الغريفة المجدد المحاسب بما سبب من لرب
كه بسعى واهتمام جناب فخر الانجاب وفرد الاطياب
اقامه زامن محمد ملك الكتاب بزبور طبع نسيده
مطبوع منطوع واراسه كرهيد در بند
معموره بكنى در مطبعة گلزار حسنى
چهارم شهر شوال المكرم من
الهجرة النبوية صلوات الله
على آله واصحابه

١٣١٢

[illegible]

جدول معرفت احكام الترمود عن موضح، و معرقه ايام النجسه في شهر ربيع و حجب مبرور

[illegible]

معرفت ایام نجومیہ عربیہ

از حضرت رسول منقولست که در سالی پست و چهار
روز سخن است و آن هر روزهی دوروز اگر دین ایام از دست
وجود آید نماند و اگر بیماری دین روز بیمار شود بمیرد و
هر درختی بنشانه خشک شود و هر که بچنگ رود گشته
شود و اگر بفرود بریزد و اگر عفت و سخاوت
نماند عروپس و داماد نشوند و هر کاری که شروع
نمایند تمام نشود باید که احتیاط
تمام نمایند و روزهای شنبه
در سه ماه است

ب	و	ک	محرّم
ح	و	ا	صف
ک	و	ب	پس از آنکه
ح	و	ا	پس از آنکه
ا	و	ب	جمادی الاولی
و	و	ب	جمادی الثانی
ک	و	ا	رجب
م	و	ح	شعبان
ک	و	ط	رمضان
ر	و	ب	شوال
ط	و	ب	ذی القعدة
ر	و	و	ذی الحجة

ا	چون ساعه از روز بگذرد	م	قدم میشود
ب	ساعت بگذرد	س	قدم میشود
ج	ساعت بگذرد	ع	قدم میشود
د	ساعت بگذرد	ه	قدم میشود
ه	ساعت بگذرد	و	نیم قدم میشود
و	ساعت بگذرد	ز	قدم میشود
ز	ساعت بگذرد	ح	پایه بر طرف شود
و قتی که سایه میل کند بدو راس			
چ	چون سایه بیک قدم رسد	ا	ساعت از زوال گذشته میشود
د	نیم رسد	ب	ساعت گذشته میشود
ه	قدم رسد	ج	ساعت گذشته میشود
س	قدم رسد	د	ساعت گذشته میشود
ع	قدم رسد	ه	ساعت گذشته میشود
و	قدم رسد	و	ساعت گذشته میشود
ز	قدم رسد	ز	ساعت گذشته میشود
ح	قدم رسد	ح	ساعت گذشته میشود

در بیان معرفت غایت مغلوب بقول حکماء و ارسطاطالیس

ارسطاطالیس بن تقومیس باقونی وزیر حضرت ذوالقرنین بود و حکام
غالب و مغلوب را از برای او وضع کرد و چون اسکندر لشکر بخاریه
دشمن میفرستاد و با کسی داور می و منازعه داشت اسم او را
حساب میکرد با حکم و غلبه نظر از آن شخص میکرد پس گاه مجاریه
و دو قوم واقع شود و یا با کسی منازعه و جدال داشته باشد و خواهد که نزد
حکام یا قضاة رود باید که اسم هر یک از خصمان را جدا کنند و با جد
جمل حساب کند و نه نه طرح کند تا آنچه از اسم طرفین بماند و سزاوارست
که اسم براییم و احق و هر دو آن الف را وضع نماید و القاب و کنیات و
صفات و تعریف حساب کنند و اسم مرکب که در میان عجم
متعارف است محمد علی و محمد حسین حساب کنند و بعضی بزانند که قاف
را در اسم واحد هر گاه در روز مولود گذاشته باشند و تعریفات مثل
اقا حسین و اقاخان و باباخان و حاجی خان و قاضی خان حساب
کنند هر چند اقا و خان تعریفند باید حساب کرد و به غالب و مغلوب
که از دور آدم تا بحال بوده همیشه باین حساب درست آمده است
و دلیل بر این اسم داد و علیه السلام است و جالوت در اسم داد و
شش میماند بعد از صرح یکی از اوین و از اسم جالوت هشت میماند
و شش بشت غالب است و از حضرت موسی شش
نیماند و از فرخون علیه اللغه یک میماند شش بر یک غالب است
و از اسم پاکو خان دو میماند و از اسم مختصم بالند که خلیفه بنی عباسی است
چهار میماند و دو غالب است بر چهار و این حساب وضع نموده اند مگر بر
اصل صحیح ندیم از خواص معانی و طبایع که اول آن مغلوب است

جدول احكام غالب ومغلوب بين طريقين

الاول

١ با ٨ ٨ با ٧ ٧ با ٦ ٦ با ٥ ٥ با ٤ ٤ با ٣ ٣ با ٢ ٢ با ١

اغلب ٨ مغلوب ٨ اغلب ٧ اغلب ٦ اغلب ٥ اغلب ٤ اغلب ٣ اغلب ٢ اغلب ١

الثاني

٢ با ٨ ٨ با ٧ ٧ با ٦ ٦ با ٥ ٥ با ٤ ٤ با ٣ ٣ با ٢ ٢ با ١

٩ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٦ اغلب ٥ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٣ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب

الثالث

٣ با ٩ ٩ با ٨ ٨ با ٧ ٧ با ٦ ٦ با ٥ ٥ با ٤ ٤ با ٣ ٣ با ٢ ٢ با ١

٣ اغلب ٨ اغلب ٢ اغلب ٦ اغلب ٥ اغلب ٣ اغلب ٤ اغلب ٣ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب

الرابع

٤ با ٩ ٩ با ٨ ٨ با ٧ ٧ با ٦ ٦ با ٥ ٥ با ٤ ٤ با ٣ ٣ با ٢ ٢ با ١

٩ اغلب ٤ اغلب ٤ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٥ اغلب ٢ اغلب ٤ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب

الخامس

٥ با ٩ ٩ با ٨ ٨ با ٧ ٧ با ٦ ٦ با ٥ ٥ با ٤ ٤ با ٣ ٣ با ٢ ٢ با ١

٥ اغلب ٨ اغلب ٥ اغلب ٥ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب

السادس

٦ با ٩ ٩ با ٨ ٨ با ٧ ٧ با ٦ ٦ با ٥ ٥ با ٤ ٤ با ٣ ٣ با ٢ ٢ با ١

٩ اغلب ٦ اغلب ٦ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٥ اغلب ٥ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب

السابع

٧ با ٩ ٩ با ٨ ٨ با ٧ ٧ با ٦ ٦ با ٥ ٥ با ٤ ٤ با ٣ ٣ با ٢ ٢ با ١

٦ اغلب ٨ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٥ اغلب ٥ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب

الثامن

٨ با ٩ ٩ با ٨ ٨ با ٧ ٧ با ٦ ٦ با ٥ ٥ با ٤ ٤ با ٣ ٣ با ٢ ٢ با ١

٩ اغلب ٨ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٥ اغلب ٥ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب

التاسع

٩ با ٩ ٩ با ٨ ٨ با ٧ ٧ با ٦ ٦ با ٥ ٥ با ٤ ٤ با ٣ ٣ با ٢ ٢ با ١

٩ اغلب ٩ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٥ اغلب ٥ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب ٢ اغلب

جدول ختسارت نعی حلول الکواکب فی بحرود

در اختیار است گو اکبر در حدود یکدیکر برانجمله که تسلسل مایل و در وقت باشد که
نیک حال و قوی باشند و آنرا شهادت بود در طالع و ماه و سهم السعاده و ما چون بد حال و
ضعیف باشد باید که پرنیکن از کارها که ذکر کرد میشود و از جمله حدود این اختیار بر حدود
مقران نباشد و اگر در گشت خود ذکر و دعا و جبه ولی ساخته درین جدول همان است که در کوزه کور و محفوظ است و علم

[illegible]

جدول تسهیل قم طریق عمل بمن حد دل چنانست که چون خواهند در وقتی سعته تقویم قم حاصل کنند در وقت یکا او کما
نوزده روز باز پس روند بر جلد که برسد در آنروز بهت درین جدول درینست و آنچه یابند بر تقویم نوزده فرقیه
تقویم قم حاصل بد در روز مطلوب اگر روز دیگر حد زمان روز خواهند روز معلوم کنند بهت دویم کنند و همین عمل کنند چند خواهند

[illegible]

جدول مطالع لبسروج نخبه ارپستوانه						
ح	ث	ج	د	هـ	و	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت	ت	ت	ت
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
د	د	د	د	د	د	د
هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
و	و	و	و	و	و	و
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز</

جدول اجزاء یک ساعت حقیقی تقویم پسر کمربند

الدرجات	ک	ج	د	ر	ز	س
۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۷۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۷۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۷۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۷۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۷۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۷۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۷۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۷۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۷۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۷۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۸۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۸۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۸۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۸۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۸۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۸۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۸۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۸۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۸۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۸۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۹۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۹۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۹۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۹۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۹۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۹۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۹۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۹۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۹۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۹۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۰۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰

جدول پیر اقیاب در دقایق بهت که جزو البعد و پساغات بعد از انجام معلوم گنمشند

دقایق	ز	نخ	نظ	سه	سا	سب
۱	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۰	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۶	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۷	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۹	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۰	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۱	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۲	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۵	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۶	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۷	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۸	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۹	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۲۰	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۲۱	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۲۲	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۲۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۲۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۲۵	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۲۶	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۲۷	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۲۸	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۲۹	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۳۰	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۳۱	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۳۲	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۳۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۳۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۳۵	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۳۶	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۳۷	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۳۸	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۳۹	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۰	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۱	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۲	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۵	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۶	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۷	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۸	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۹	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵۰	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵۱	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵۲	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵۵	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵۶	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵۷	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵۸	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵۹	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۶۰	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۶۱	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۶۲	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۶۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۶۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۶۵	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۶۶	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۶۷	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۶۸	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۶۹	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۷۰	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۷۱	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۷۲	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۷۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۷۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۷۵	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۷۶	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۷۷	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۷۸	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۷۹	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸۰	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸۱	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸۲	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸۵	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸۶	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸۷	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸۸	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸۹	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۹۰	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۹۱	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۹۲	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۹۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۹۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۹۵	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۹۶	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۹۷	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۹۸	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۹۹	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۰۰	۴	۴	۴	۴	۴	۴

حضرت اسکنند این جدول را تعیین نموده اند تا او را علم بیانی انصیه بر پس عمل کرد و با یکس
 مساجبت و مصداقت نیکو مکرر کند باینجه و انظر میگرد و عتیق چنان است که نام دو خصم یابد و
 دوست بان نامیکه مشهور است هر یک را بصیحه و حساب حساب و نه نه صرح نمایند و آنچه از یک
 تازی بماند درین جدول رجوع فرماید از اثبات جدول عدد معلوم گردد جدول این است
 والله اعلم بالصواب

جدول معروفه اسرار القلوب بقول میرزا حکیم

ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ث
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ج	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
د	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ه	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
و	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ز	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ح	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ط	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
ث	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب

جدول ساعات وصول كلف الخشب بنصف النهار ووزن ما شتبه

[illegible]

پہ کا ہانی سے درجہ اول سرطان یا درجہ سست و تھوڑا شدہ و انقطاع علی بعضہ و نہ جزیرہ نظر سارے کے باشد علی پراگھاس ۲۰

جدول معرفت سمت قبله بحسب ارتفاع نخل اوتاد ام عرض بلد برات شجر ارج مولانا ملا عبد الله
پرخندی

۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

از جهت بروجی که شمس در آن باشد اطلع از کوه است هرگاه از ارتفاع جوی پائین تعین بر سطح محسوس که عظیم باشد یا بلکه دلم با قدم زیادت برسد که در برابر آن جوی است

صورت و شرح شطح و مضای جناب مستطاب حقایق نصاب
معارف آداب کشف الحقایق و الرموز مفتاح خزن القلوب و
الکوز قطب العرفاء و زبدة الازکیاء الذی عجز عن عدداً من لسان الفضلاء
والادباء آقا میرزا جلال الدین مجتهد الملقب بحج الاشراف متوکل
بقعه مطهره منوره و امامزاده واجب العظیم و التکریم حضرت سید امیر
ابن موسی الکاظم علیهما سلام علیهما آلاف التحية والاکرام که در آخر
این کتاب که از شیراز جنت طراز فرستاده اند مرقوم فرموده اند
و بخاتم شریف شان مزین و مرسوم است

هو
حسب النحو اشرف جناب استغنی الاوصاف و القاب آقای ملک الکتاب الیه
بفرمایش آقای ولایت و ثار آقا میرزا سپید علی و فقه الله لما یحب و
یرضی آقای میرزا محمد علی خالو زاده در کمال محبت بخط خوش خود نوشته و
با اهتمام برادر مهر برور میرزا ابوالفضل آقای امین میرزا ابراهیم و آقای ملا
محمد رضای اهل کمال و ادراک خاصه بن فن شریف بنهایت مدافه
مقابل فرموده اند از شرایط آنکه چون فقیر حق خود را و اکر با آقای آقا
میرزا سپید علی کرده ام ایشان میسباید در انطباع و منفعة فروش
این کتاب مستطاب کیاستند با آقای ملک الکتاب سلمه الله
و دیگر حق انطباع ندارد و ابداً فببناء علیه چند جلدی میسباید بخوانند
برای دوستان اهل و لا کمر بستگان حضرت مولی و بستان
منسوبان شناس از انطباع بزودی ارسال فرمایند مورث دعای خیر
بتاریخ متن است محل مهر مبارک
ایشان است



۳-۱۰۹



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران